

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم استاد گرامی ، سلام عليكم . بدون مقدمه و فوت وقت از شما به مشکلی می‌پردازم که به آن جهت برای شما نامه می‌نویسم . مشکلی که خود نیازمند شرح و بسط است : در مورد رفتار صحیح با پدر و مادرم دچار مشکل شده‌ام که بناچار وقت گرانمایه‌تان را برای شرح بیشتر آن می‌گیرم تا ان‌شاء الله راهنماییم کنید : من زنی ۲۸ ساله هستم . پدر و مادر من هر دو از خانواده های مذهبی هستند و در شرح اجداد آنها همین بس که مادرم نوه آقا سید ... میباشند و همچنین پدر ایشان هم مجتهد بوده‌اند که متأسفانه قبل از تولد مادرم رحلت کرده‌اند و در ... بخاک سپرده شده‌اند ، اما با چنین سابقه خانوادگی متأسفانه مادرم توفیق زندگی مذهبی داشتن را نداشته‌اند ، یعنی قلب ایشان بروی معارف غیبی خیلی باز نیست و عموماً خیلی باور به غیب در ایشان قوی نیست و حتی در سالهایی از عمر خویش به معاد اعتقادی نداشته‌اند و بهر حال آدم چندان عمیقی نیستند و با تفکر در مورد مسائل مهم زندگی و تعمق در حالات نفس خویش بیگانه‌اند ولی در سال ۸۰ به حج واجب مشرف شده‌اند و از آن به بعد نماز می‌خوانند گرچه به سریع‌ترین وجه ممکن و با بدترین لباس‌هایشان که به این کار اختصاص داده‌اند . پدرم نیز گرچه از خانواده سادات نیستند اما خانواده ایشان که اهل نجف‌آباد میباشند بسیار اهل رعایت دقیق شریعت هستند و حداقل از نظر ظاهر با پدر من بسیار متفاوت هستند . پدرم نیز اهل تفکر نیستند اما قلبی مملو از حب اهل بیت دارند و باورپذیری ایشان نسبت به معارف مذهبی بالاست اما متأسفانه چون مبانی منطقی و عقلی معرفتی خویش را در طول سالهای عمرشان محکم نکرده‌اند ، بسیار متزلزل هستند و گاهی اهل بیت را هم مورد سوال قرار می‌دهند و اخیراً به استهزای اهل بیت هم مبادرت کرده‌اند که من از این بابت برای خودشان خیلی نگرانم ، ایشان هم پس از سفر حج به خواندن نماز ملتزم شده‌اند اما به صورتی نه چندان بهتر از مادرم . هر دو ایشان در سه چهار سال اخیر به یک زندگی التقاطی روی آورده‌اند ، زندگی که از یک طرف ماهواره و شبکه‌های الحادی VOA , BBC به آنها جهت فکری می‌دهند و از طرفی چون نماز می‌خوانند فریفته شده‌اند به این که زندگی متعادلی دارند یعنی علاوه بر این که انسانهای روشنفکری ! هستند ، خدا را نیز فراموش نکرده‌اند و این یعنی زندگی متعادل . و اما من : من که سالهای زیادی از عمرم را در خانه‌ای گذرانده بودم که معتقد به مجرم و جنایتکار بودن جمهوری اسلامی بود و رهبر معظم ما به شدت مورد اتهام و امام خمینی (ره) مورد تمسخر و استهزا بودند و فرهنگ غرب و التزام به آن نهایت آمال خانوادگی‌ام بود و از طرفی پایبندی به شریعت و لزوم زندگی دینی و حتی حجاب هیچ جایگاهی نداشت ، در سالهای نوجوانی و جوانی به لطف پروردگار جرقه‌های حقیقت‌یابی را درون خود احساس

می‌کردم و در پی یافتن مسیر زندگی حقیقی و متعالی برآمدم؛ همان هدایتی که خداوند از سر فضل و رحمت خویش به همه قلبهای جوان هبه می‌فرماید؛ در ابتدا کمی به سمت عرفانهای شرقی و آمریکای جنوبی متمایل شدم و خلاصه دردسرتان ندهم، پس از حدود ۸ سال خداوند مسیر مرا چنان برایم برگزید که برای کمتر کسی قابل باور است و خود نیز تا آخر عمر شکرگزار چنین رحمتی هستم ان شاء الله: البته از سال ۸۳ از طریق نوار با یک سری از درسهای شما در مبحث آفرینش انسان آشنا شدم، اوایل روحم سرکشی کرده و نمی‌پذیرفت اما با حلم و استقامت همسرم به زبان و بیان جناب عالی نزدیک شدیم و در طول سالهای بعد حسن قضای الهی ما را در مکتب اساتیدی چون: حاج آقای پناهیان، استاد فاطمی‌نیا، استاد حاج آقای صدیقی، استاد رحیم‌پور و استاد حسن عباسی از اساتید در قید حیات و نیز بهره‌مندی و ارادت به حضرت امام (ره) و آیت الله بهجت نشانده و به قدر وسعت ناچیز خود از ایشان بهره برده‌ایم. نهایتاً من اکنون معتقدم در روی زمین تنها یک مکتب و مرام حق وجود دارد و سایرین هر چند حق‌نما باشند و یا بهره‌های اندکی هم از حقیقت داشته باشند فریبی از شیطان بیش نیستند و آن مکتب حق تنها تشیع است و لا غیر. و نیز اینکه حکومت جمهوری اسلامی که به دستان با برکت فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها، حضرت امام خمینی(ره) پایه‌گذاری شد ادامه راه انبیا می‌باشد و پذیرش ولایت فقیه ما امروز و اطاعت از ایشان حکم پذیرش ولایت مولایم امیر مومنان علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را دارد. من اکنون تاج بندگی خداوند را بر سر نهاده و چادر بر سر میکنم، مقلد حضرت آیت الله خامنه‌ای حفظه الله می‌باشم و فرمان ایشان را به گوش جان می‌پذیرم، ان شاء الله. خداوند نعمت بزرگ دیگری را به من ارزانی داشته: مرا مفتخر به زندگی در شهر و حرم اهل بیت خویش، شهر مقدس قم نموده و من اکنون علی‌رغم کوله‌باری از گناه و روسپاهی در حوزه علمیه خواهران قم مشغول به تحصیلم. زندگی من و همسرم با الطاف پروردگاران در هم آمیخته و بحمدالله زندگی بسیار خوبی داریم. با این توصیفات شاید مشکلی که با خانواده‌ام دارم روشن شده باشد، مشکلی که در طول این سالها روز بروز عمیق‌تر شده، با این حال مواری را خدمتتان عرض میکنم: خداوند در این سالها (تقریباً ۶ سال) تاج بی‌بهرگی از زندگی مادی بر سر ما نهاده و من و همسرم علی‌رغم تلاشهای بسیار در زمینه‌های مختلف، تقریباً این سالها را با قرض و یا فروش لوازم منزل گذرانده‌ایم و بحمدالله کم‌کم خداوند مساله رزق را در قلبمان روشن ساخت، گرچه هنوز نیازمند تفکر، تعمق و تثبیت بسیار زیادی است و باید امتحانات بسیاری در این زمینه بشویم اما اکنون قلبمان آرام گرفته و وظیفه‌مان را تا حد زیادی دریافته‌ایم و ان شاء الله به قضای الهی نیز راضی هستیم. همین مساله در این سالها بیشترین دستاویز خانواده من برای رد روش زندگی ما است، همسر من متهم به بی‌عرضگی و تنبلی می‌شود و تلاشهای ما متهم به ندانم‌کاری است و سفیهانه تلقی می‌شود، و اینکه ما به شدت بر درآمد حلال تاکید داشته و نیز زمانی را حتماً برای عبادت، تحصیل معارف دینی و تزکیه اختصاص می‌دهیم، از نظر پدر و مادرم عمرمان را بیهوده تلف می‌کنیم و از زیر کار کردن درمی‌رویم. متأسفانه بعد از انتخابات سال گذشته که جدا غربال

بسیار جدی‌ای بود فاصله و شکاف میان ما عمیق و عمیق‌تر گشت زیرا خانواده من هرگز تصور نمی‌کردند من طرفدار جنبش سبز باشم و بدتر از آن رای من دکتر احمدی‌نژاد باشد و فجیع‌تر آنکه به تقلب در انتخابات اصلاً معتقد نباشم ، آنها مرا یک فریب‌خورده احمق و نادان پنداشتند که با یک اسلام طالبانی ! و افراطی (آنچه جدیداً متهم بدان شده بودم) در پی برآوردن کام جمهوری اسلامی گام برمی‌دارد و از همه بدتر این که همان موقع مقارن شد با پذیرفته شدن من در حوزه علمیه قم و این نیز مهر دیگری بر فریب‌خوردگی و جمود فکری من بود . حالا دیگر آنها متوجه طرفداری من از نظام هم شده بودند (چیزی که سالها پنهان کرده بودم) و من در این مورد هر چند ساعتها دلیل و منطق آوردم و برایشان توضیح دادم که چرا و بر اساس چه دلایل تاریخی و علمی حکومت ما حق و دشمن او باطل است ، فایده‌ای نداشت و لایزیدهم الا نفورا . البته درد من هیچ یک از اینها نیست ، مشکل من اینجاست که نمی‌توانم با پدر و مادرم ارتباط درستی برقرار کنم و دل آنها هم از این بابت بسیار پردرد است . اما برای من بسیار سخت است که در خانه آنها مقابل ماهواره بنشینم یا تصاویر غیر اخلاقی ببینم و یا اخبار کذب و دروغ بشنوم ، گرچه به سختی تحمل میکنم اما بر من بی‌تاثیر نیست و هر بار حال معنوی‌ام را به شدت از دست می‌دهم و برای بازیابی خودم باید مدتها تلاش کنم . برای من بسیار سخت است همه دغدغه‌ام قیمت گوشت و میوه باشد و این که از کجا بخرم که ارزانتر باشد و کدام سفر تفریحی بروم و خوش باشم ! پدر و مادرم از من می‌خواهند از قم بروم حالا هر جای دیگر که فقط قم نباشد ، چادرم را بردارم ، حوزه نروم و از صبح تا شب به عنوان خانم مهندس کار کنم (با مدرکی که در سالهای قبل به اجبار ایشان گرفته‌ام .) و سالی دو سه بار هم سفر خارج بروم و خوش باشم ! در این سالها هر چه خواستم به آنها بفهمانم من زندگی بسیار خوبی دارم و این زندگی که از من می‌خواهند نه تنها شادی نیست که غفلت است نتوانستم ، انگار صدایم را نمی‌شنوند . من به این خواسته‌ها تن نداده‌ام و آنها را مصداق آیه : و ان جاهدک ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما می‌دانم چرا که آنها می‌خواهند زندگی مادی را شریک زندگی معنوی من بکنند و در حقیقت بی‌آنکه بخواهند زندگی معنوی مرا از من بگیرند چرا که : الدنیا والاخره لاتجتمعان . من چند سال است که با این مشکل درگیرم و می‌دانم ریشه مشکل ما تفاوت در افق زندگی است و ما تا زمانی که هم‌افق نشویم به یکدیگر نزدیک نمی‌شویم اما از چیزی که می‌ترسم این است که مبدا روز قیامت خدا را خشمگین ببینم و او به خاطر دلی که از پدر و مادرم با تفاوت زندگی‌ام می‌شکنم ، از من ناراضی باشد ، آنروز من چه کنم ؟ گاهی فکر میکنم خدا امتحان مرا زندگی کنار پدر و مادرم مطابق رضایت آنان قرار داده اما وقتی به همه معنویتی که در این بین قربانی می‌شود می‌اندیشم شک می‌کنم که خدا به چنین قیمت گزافی از من انتظار خشنود کردن دل آنها را داشته باشد . بهر حال استاد گرامی همه این پرحرفیها برای این است که من از خدای خود ترسانم و اینکه مبدا همه اینها فریب نفس من باشد و برآستی من در گمراهی دوری باشم و خودم بیندارم که هدایت شده‌ام ، لطفا راهنماییم کنید .

باسمه تعالی، علیک السلام: در قرآن به ما فرمودند: «إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ۖ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» یعنی به آن‌ها احترام بگذارید و اگر نیازهای منطقی و شرعی دارند که شما می‌توانید برآورده کنید، کوتاهی نکنید، ولی هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند که مقابل حکم خدا است از آن‌ها اطاعت نکنید. پس فکر نمی‌کنم ما وظیفه داشته باشیم مطابق رضایت پدر و مادرهایمان زندگی کنیم. حتی به گفته‌ی علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»؛ ما به معنی واقعی مأمور به دوست داشتن اهل‌البیت «علیهم‌السلام» هستیم و نه کس دیگر. موفق باشید